

# تحول اقتصاد جهان و کشورهای کمتر توسعه یافته

نویسنده: Michael Dolan

ترجمه: دکتر امیر محمد حاجی یوسفی - استادیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

منبع: Global Transformation and the Third World

## مقدمه

این مقاله به بررسی تحولات عمده ساختاری در اقتصاد جهانی طی دو دهه گذشته و تاثیر آن بر کشورهای در حال توسعه می‌پردازد. با نگاهی به گذشته و توجه به تحولات و تغییرات عمده‌ای که اقتصاد جهانی به خود دیده و همچنان می‌بیند، دو مطلب عمده به ذهن متبادر می‌شود. نخست، مسئله «جهانی شدن» (globalization) است که به فرایندی اشاره دارد که طی آن مرزها رفته رفته ناپدید می‌شود و همزمان، مبادلات بین‌المللی و تعاملات فراملی افزایش می‌یابد. اما جهانی شدن، فرایندی پیچیده و برون‌ج است و به رغم کاربرد زیاد این اصطلاح، ماهیت دقیق تغییری که می‌خواهد نشان دهد روشن نیست. هر چند این اصطلاح نسبتاً نوپاست، اما جهانی شدن فرایندی است که چندین دهه ادامه دارد و اصطلاحاتی چون وابستگی متقابل، فراملی شدن، و تغییر تقسیم بین‌المللی کار برای اشاره به آن به کار رفته است. در واقع، منطقه‌گرایی که اغلب به عنوان جنبه‌ای از جهانی شدن قلمداد می‌شود (برای نمونه، همگرایی در حال افزایش جامعه اروپا)، در اینجا به عنوان واکنش حمایت‌گرایانه جدیدی در مقابل جهانی شدن در نظر گرفته می‌شود.

موضوع دیگری که از بررسی تجارب دهه گذشته به دست می‌آید به «بحران چیرگی» (crisis of hegemony) معروف است. اقتصاد سیاسی جهان از جنگ دوم جهانی به بعد زیر سلطه ایالات متحده آمریکا بوده است. هر چند جنگ اخیر خلیج فارس نشان از آن داشت که آمریکا هنوز در بعد نظامی حرف اول را می‌زند، اما از لحاظ اقتصادی برتری این کشور در برابر توسعه اقتصادی کشورهای اروپایی و ژاپن رو به ضعف نهاده است. هر چند این

بحث میان محققان امریکایی جریان دارد که در برابر افول اقتصادی نسبی این کشور چه واکنشی باید نشان داد، اما همچنان مشخص نیست که آیا قدرت چیره‌بندی، از میان دولتها برخواید خاست یا از میان نیروهای فراملی. در واقع، این دو مسئله ظاهراً در هم تداخل می‌یابند زیرا حل بحران چیرگی آمریکا ممکن است به چیرگی جهانی نیروهای فراملی منجر شود. هر چند من در این باره بسیار تردید دارم، اما بسیاری از جهان‌گرایان از این اندیشه حمایت و چنین استدلال می‌کنند که تنها زمانی مشکلات جهانی حل خواهد شد که قدرت دولتها تحت کنترل نیروهای فراملی در آید. البته این موضوع از دایره بحث ما که حول تاثیر دگرگونی اقتصاد جهانی بر کشورهای کمتر توسعه یافته دور می‌زند خارج است.

از منظر جهانی شدن و بحران چیرگی، می‌توان به تغییرات و مشکلات ساختاری مشخص و متعددی اشاره نمود که به زبان کشورهای کمتر توسعه یافته می‌باشد. دهه ۱۹۸۰ شاهد تغییرات بسیار عمده‌ای مانند فروپاشی سوسیالیسم در شرق، رشد بلوکهای تجارت منطقه‌ای در میان کشورهای پیشرفته صنعتی و مشکل همیشگی خروج سرمایه از کشورهای کمتر توسعه یافته به واسطه بازپرداخت بدهی‌ها بود. در حالی که بحران بدهی آشکارا مربوط به کشورهای کمتر توسعه یافته است، فروپاشی شرق و روند فزاینده منطقه‌گرایی در تجارت جهانی نیز به طور مستقیم بر جهان سوم تاثیر می‌گذارد. گذشته از اینها، تغییر ساختاری دیگری نیز در راه است که هر چند کمتر از بدهی‌های جهان سوم و فروپاشی سوسیالیسم در شرق نمود دارد، اما ممکن است به همان اندازه بحران بدهی‌ها بر صنعتی شدن این کشورها تاثیر داشته باشد. منظورم ساختاریابی دوباره تولید صنعتی در کشورهای شمال

شد زیر آهنری مورد نخستین کسی بود که شیوه‌های تولید انبوه و الگوهای مصرف انبوه را که با استفاده از خط مونتاژ (assembly line) امکان‌پذیر شده بود راجع ساخت<sup>۱</sup>.

این شیوه انباشت، بر تجارت با جنوب تأثیری منفی داشت، زیرا تولیدکنندگان در کشورهای پیشرفته صنعتی دیگر مجبور نبودند وابسته به بازارهای جهان سوم باشند. در اواسط دهه ۱۹۶۰، صادرات کالاهای ساخته شده به کشورهای کمتر توسعه یافته از ایالات متحده به ۰/۸ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) آن کشور کاهش یافت. این رقم برای جامعه اروپا تا سطح ۲ درصد افت پیدا کرد<sup>۲</sup>. در مقابل، کشورهای پیشرفته صنعتی برای تهیه مواد خام و محصولات کشاورزی که نمی‌توانستند به قیمت ارزان از بازار داخلی تهیه نمایند، همچنان به کشورهای جنوب وابسته بودند. در واقع این ارتباط مشابه همان الگوی «کلاسیک» تقسیم بین‌المللی کار در قرن نوزدهم بود، هر چند صنعتی شدن جنوب از طریق استراتژی جانشینی واردات، آغازی برای کاهش وابستگی این کشورها به کارخانه‌های شمال بود.

رواق اقتصادی بعد از جنگ و توافق فورديستی در اواخر دهه ۱۹۶۰ رویه زوال نهاد، چرا که رشد بهر موری (productivity) سرمایه و نیروی کار به کندی گراییده بود<sup>۳</sup>. بازار کالاهای مصرفی در کشورهای صنعتی اشباع شده بود. دلیل این امر نخست افزایش چشمگیر تجارت میان خود کشورهای غربی و تا حد کمتری نیز رواج تجارت با تعدادی از کشورهای کمتر توسعه یافته‌ای بود که به استراتژی توسعه صادرات روی آورده بودند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، سرمایه‌گذاری، خصوصاً در مقابل کاهش نرخ رشد بهر موری از خود واکنش نشان داد و در نهایت با کاهش سرمایه‌گذاری بیکاری سر به فلک گذاشت. عدم توجه به افزایش کسری دلار (dollar deficit) در آمریکا، منجر به تورم گسترده گردید. این وضع در پی عدم اطمینانی که به دلیل شناور شدن نرخهای ارز و سپس افزایش قیمت‌های نفت در سال ۱۹۷۳ حاصل گشت رویه وخامت گذاشت. رکود حاد سال ۱۹۷۴ با سیاستهای ضد تورمی کشورهای صنعتی پیشرفته و تحت تأثیرات نخستین بحران نفتی تشدید شد. گذشته از این، ماهیت بهبود اقتصادی سال ۱۹۷۵ و رشد کندی که در اواخر دهه حاصل گشت، بازتاب این واقعیت بود که بحران در حال شدیدتر شدن است.

دگرگونی تقسیم بین‌المللی کار در اثر حرکت کشورهای کمتر توسعه یافته به سوی صدور کالاهای ساخته شده با هجوم سرمایه‌ها برای سرمایه‌گذاری در جهان سوم در دهه ۱۹۷۰ سرعت یافت. علت انتقال سرمایه‌ها به جهان سوم این بود که رشد کند بهر موری در کشورهای صنعتی موجب کاهش سودآوری سرمایه‌گذاری داخلی شده بود. این سرمایه‌گذارها به دلایل متعددی از قبیل [صرفه‌های] مقیاس (scale)، نیروی کار ارزان، تکنولوژی و اتخاذ سیاستهای جانشینی واردات و توسعه صادرات در جهان سوم، امکان‌پذیر گردید. انتقال سرمایه توسط شرکت‌های چندملیتی مستقر در کشورهای پیشرفته صنعتی با اتخاذ هر چه بیشتر استراتژی توسعه صادرات در کشورهای کمتر توسعه یافته، تکمیل گردید. حمایت اساسی و چندوجهی دولتهای شمال از فعالیت شرکت‌های چندملیتی در کشورهای جنوب تأییدیه دوم دهه ۱۹۷۰ نسبتاً بدون مخالفت ادامه داشت. اما پس از این تاریخ مشکلاتی ظهور کرد. در آن هنگام، دیگر بحران صرفاً ماهیتی «فنی» نداشت. بیکاری

است. این تحول، که طی آن به جای تأکید بر تولید انبوه (mass production) مسئله تخصص‌یابی انعطاف‌پذیر (flexible specialization) انگشت گذاشته می‌شود مستقیماً کشورهای کمتر توسعه یافته اثر دارد.

سخن اصلی من در این مقاله آن است که بحران جهانی بیست سال گذشته بطور کلی از توسعه یافتن کشورهای جهان سوم جلوگیری نموده است و بنابراین آینده روشنی در انتظار این کشورها نیست. من در ابتدا به تبیین تغییرات و مشکلات ساختاری مختلفی که ذکرشان رفت می‌پردازم. به نظر من رویدادهای عمده دهه ۱۹۸۰ مانند بحران بدهی‌ها و فروپاشی شرق و نیز تغییرات پنهان‌تری مانند روند منطقه‌ای شدن تجارت جهانی و تجدید ساختار تولید صنعتی، ریشه در بحران اقتصادی عمومی دهه ۱۹۷۰ دارد. البته فروپاشی سوسیالیسم را صرفاً نمی‌توان بر این اساس توضیح داد، هر چند آن هم با بحران ساختاری غرب در دهه ۱۹۷۰ بی‌ارتباط نیست.

## از بحران ساختاری تا تغییر ساختاری: بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰

هر چند در اینجا صرفاً به جنبه‌های اقتصادی دشواری آفرین تغییر جهانی در این دوره علاقه‌مندم، اما بحران را می‌توان به شکل کلی‌تری نیز در نظر گرفت. با استفاده از نظریات گرامشی می‌توان این بحران را همان بحران چیرگی یا بحران مشروعیت قلمداد کرد. این بحران به اشکال مختلف هم در کشورهای غربی و هم در شوروی سابق و اقمارش اتفاق افتاده است. بحران و تحول در هر دو بلوک غرب و شرق روی کشورهای کمتر توسعه یافته نیز تأثیر مستقیمی دارد، اما از آنجا که کشورهای جهان سوم بیشتر با اقتصاد غرب پیوند دارند و تأثیرات عمیق‌تری از آن می‌پذیرند بر تجربه‌های غرب تأکید بیشتری خواهم داشت.

در سالهای نخست پس از جنگ دوم جهانی، این نگرانی در کشورهای غربی وجود داشت که جهان دوباره در رکود اقتصادی پیش از جنگ فرو رود. هر چند بحث‌های زیادی در باره علل این رکود صورت گرفت، اما بسیاری تولید بیش از حد (overproduction) یا مصرف ناکافی (underconsumption) را جنبه اصلی رکود می‌شناختند و لذا عدم تکرار این فاجعه در اولویت قرار گرفت. بر این اساس دوره پس از جنگ شاهد ظهور نوعی توافق و هماهنگی کلی میان سرمایه، نیروی کار و دولت بود که بر پایه آن افزایش دستمزدها در گرو افزایش تولید بود. این شیوه انباشت عمقی (intensive) اساساً به کارگران کشورهای پیشرفته اجازه می‌داد تا آنچه را که تولید می‌کردند مصرف نمایند. این توافق ادامه یافت زیرا از یک طرف سودهای فزاینده مایه خشنودی سرمایه‌داران بود و از طرف دیگر افزایش مصرف و شرایط رفاهی فراهم آمده توسط دولت، نیروی کار را راضی و ساکت نگه می‌داشت. تأکید بر مصرف طبقه کارگر منجر به توسعه صنایع تولید انبوه شد که در تولید کالاهایی معین بویژه کالاهای مصرفی با دوام (consumer durables) تخصص یافتند. این روش انباشت و شیوه سامان دادن به کارها به «فوردیسم» یا مکتب فورد معروف

سرمسام آور، تورم بالا، و شکست تلاشهای حکومتها در مبارزه با این دو پدیده باعث شد تا وجود بحران بر همه آشکار گردد. سرمایه‌داران داخلی و کارگران سازمان یافته با حمله به «صنوبر مشاغل» به خارج در برابر شدت یافتن بحران از خود واکنش نشان دادند. کارگران و سرمایه‌داران داخلی در پی مقصر می‌گشتند و فعالیت شرکتهای چندملیتی و واردات از کشورهای کمتر توسعه یافته دو آماج قابل تشخیص برای آنها بود.

دولت دیگر نمی‌توانست اتحاد میان نیروی کار و بخش عمده‌ای از سرمایه‌داران را نادیده بگیرد و مجبور شد تا در مقابل فشارهایی که از این اتحاد نشأت می‌گرفت واکنش نشان دهد و از حمایت آشکار از شرکتهای چندملیتی و بین‌المللی شدن تولید دست بردارد. دولت بویژه سعی نمود تا به مشکلات و نیازهای بخشهایی از صنعت که دستخوش تحول ساختاری سریع شده بودند پاسخ گوید. حمایت دولتی از صنایع در حال سقوط به اشکال مختلف صورت گرفت که تحت دو عنوان کلی قابل بررسی است: یکی محدود ساختن واردات از طریق اتخاذ سیاست «حمایت گرایی نو» و دیگری پرداخت یارانه مستقیم دولتی به صنایع. شگفت آنکه حمایت گرایی نو، کشورهای کمتر توسعه یافته را مجبور ساخت تا سرعتر از حد معمول رو به سوی تولیدات سرمایه‌بر و تکنولوژی-بر آورند. این مسئله باعث شد تا بحران بیشتر تشدید گردد و در نتیجه اقدامات حمایتی بیشتری صورت پذیرد. بطور خلاصه می‌توان گفت که دوره آرام تغییر تقسیم بین‌المللی کار در کشورهای پیشرفته صنعتی با اینکه حمایت دولت‌ها را به همراه داشت و فقط در بعضی صنایع با مخالفت جدی برخورد کرده بود بواسطه شرایط موجود، محکوم به فنا بود. به دلایل مختلف کشورهای جنوب در ابتدا بهتر توانستند خود را در این بحران حفظ نمایند، اما در فرجام کار، این کشورها هم گرفتار مشقت شدند.

در دهه ۱۹۸۰، دولت رفاه و اتحادیه‌های کارگری از سوی برخی مراجع رسمی به عنوان عاملان اصلی بحران شناخته شدند. حکومت‌های کشورهای پیشرفته صنعتی آرام آرام از توافق فوردیستی که بعد از جنگ حاصل شده بود خارج شدند. این حکومتها به سمت کاهش مسئولیت دولت در اقتصاد حرکت کردند و معتقد بودند که بازار باید نقش فعال‌تری از آنچه در طول دوره شکوفایی بعد از جنگ داشته ایفا نماید. حکومتها برای آنکه خود را از نوسانات بازار حفظ نمایند، به سوی مقررات زدایی از اقتصاد خود گام برداشتند. تاجر بیسم در انگلستان و ریگان بیسم در آمریکا به ترویج آرمان اقتصاد نو کلاسیک که عمدتاً بدون هیچ قید و بندی عمل می‌کنند پرداختند. این نوعی شیوه تنظیم امور اقتصادی بود که لیپیتز "Lipietz" آن را «تولیدگرایی لیبرال» (liberal pro-ductivism) می‌نامد.<sup>۴</sup> پیش از اینکه بیشتر در باره تحول شیوه‌های تنظیم اقتصاد بحث کنیم، باید به بررسی آن دسته تغییرات و مشکلات ساختاری که ریشه در بحران داشت و نیز عواقب آن برای کشورهای جهان سوم بپردازیم.

## بدهی‌های جهان سوم

از میان مشکلات ساختاری متعددی که کشورهای کمتر توسعه یافته با آنها روبرو هستند و در این مقاله بدانها می‌پردازیم، مشکل بدهی‌ها از همه سخت‌تر و پایدارتر است. ریشه‌های این مشکل را می‌توان آشکارا در بحران

دهه ۱۹۷۰ شمال یافت. تولیدات صنعتی کشورهای کمتر توسعه یافته در فاصله سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۳ به طور متوسط سالانه، ۵/۶ درصد رشد داشت که دو برابر کشورهای پیشرفته صنعتی بود (این را می‌توان با سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۳ مقایسه کرد که طی آن کشورهای جنوب با ۷/۸ درصد رشدی نزدیک به کشورهای شمال با ۶/۶ درصد، داشتند)<sup>۵</sup>. در میان کشورهای جنوب کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا، رشدی بیش از ۱۰ درصد داشتند. بی‌شک، دلیل این نرخ‌های رشد چشمگیر را باید در گسترش طبقات متوسط و کارگر در کشورهای کمتر رشد یافته، و نیز دیگر دلایلی که بالاتر از آنها یاد کردیم، یعنی تغییر سیاست دولت در کشورهای در حال توسعه و فعالیت شرکتهای چندملیتی جست. اما پس از سال ۱۹۷۵، منبع اصلی سرمایه برای کشورهای کمتر توسعه یافته دلارهای نفتی هنگامی بود که بانکهای غربی با نرخ بهره نسبتاً منصفانه به آنها قرض می‌دادند. بنابراین، افزایش قیمت نفت و اقتصاد در حال رکود کشورهای پیشرفته صنعتی، باعث شد تا به شکل معجزه‌آسایی سرمایه مورد نیاز شدید کشورهای کمتر توسعه یافته فراهم گردد. افزایش بدهی‌ها در سالهای اولیه تقریباً با افزایش درآمدهای حاصل از صادرات برابر بود به طوری که نسبت بدهی‌ها به درآمدهای صادراتی که در سال ۱۹۷۳ رقمی معادل ۱۵/۹ درصد بود تا سال ۱۹۷۷ ثابت باقی ماند<sup>۶</sup>. اما در نتیجه سیاستهای دولت آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی برای کاهش تورم، نرخ بهره رو به افزایش گذاشت و نسبت بازپرداخت بدهی‌ها بالا رفت و در سال ۱۹۷۹ به ۱۹ درصد رسید. بعد از شروع رکود در سال ۱۹۸۰، میزان درخواست وام کاهش یافت (در مقایسه با سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ که سه برابر شده بود)، اما این نتوانست مانع از بروز بحران شود. در اوایل دهه ۱۹۸۰، نرخ بهره به شکل سرمسام آوری افزایش یافت بنحوی که بهره پرداخت شده تا ۵۰ درصد هزینه بازپرداخت بدهی‌ها رسید. در سال ۱۹۸۴، به دلیل رکود عمیق و افزایش حمایت گرایی در شمال، بازپرداخت بدهی‌ها نسبت به درآمد حاصل از صادرات برای کشورهای کمتر توسعه یافته به ۳۳/۴ درصد رسید. این رقم برای برخی کشورها خیلی بیشتر بود<sup>۷</sup>.

البته بدهی تنها محدودیت کشورهای کمتر توسعه یافته نبود. دو مشکل دیگر نیز وجود داشت که بیشتر ذکرشان رفت. از یک سو، بازارهای شمال در حال اشباع شدن بود و سیاست «حمایت گرایی جدید» که در دهه ۱۹۷۰ اتخاذ شد، بطور مستقیم بر ضد کشورهای کمتر توسعه یافته هدف گیری شده بود. از سوی دیگر، چنانچه آمار نشان می‌دهد، بیشتر صادرات کالاهای ساخته شده جنوب متعلق به کشورهای تازه صنعتی شده بود. با توجه به اشباع فزاینده بازارهای شمال از کالاهای مصرفی، موفقیت کشورهای تازه صنعتی شده باعث شد تا اتخاذ استراتژی‌های توسعه صادرات برای بقیه کشورهای کمتر توسعه یافته با دشواری مضاعف روبرو گردد.

وانگهی اشتباه است اگر بگوییم تنها محدودیتهای خارجی باعث شد که استراتژیهای توسعه صادرات بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته در دهه ۱۹۷۰ با موفقیت همراه نباشد. دست کم در مورد برخی از کشورها، تضادهای داخلی در امر توسعه صادرات، می‌تواند شکست‌های دهه ۱۹۷۰ را توضیح دهد. این شکست‌ها رخ داد زیرا به دلایل تاریخی خاصی، برخی از دولت‌های کمتر توسعه یافته از شرکتهای چندملیتی حمایت به عمل می‌آوردند،

شمال شده است. مطابق گزارش بانک تسویه‌های بین‌المللی (The Bank for International Settlements) مبالغی که توسط ساکنان آمریکای لاتین در خارج نگهداری می‌شود بیشتر از کل بدهی‌های خارجی این منطقه به بانکهای شمال است. ۱۴ کل مبلغ انتقال یافته به کشورهای شمال در طول دهه ۱۹۸۰، ثروت بسیار عظیمی را تشکیل می‌دهد. مطابق یک تحقیق، کشورهای کمتر توسعه یافته تا سال ۱۹۸۶، بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار به کشورهای شمال انتقال داده بودند که با در نظر گرفتن تورم، این مبلغ چهار برابر کمکهای ۱۳ میلیارد دلاری طرح مارشال است.<sup>۱۵</sup>

پیامدهای این انتقال ثروت از جنوب به شمال را در جدول ۱ خلاصه کرده‌ایم. رشد متوسط سرانه تولید ناخالص داخلی در آفریقای زیر خط صحرادر دهه ۱۹۸۰ منفی ۲/۲ درصد و در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب منفی ۰/۶ درصد بوده است. تنها کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا دارای رشد مثبت چشمگیری بودند. مناطقی که دارای نرخ رشد منفی هستند عمدتاً مناطقی می‌باشند که مشکل بازپرداخت بدهی‌های خارجی دارند. آفریقای زیر خط صحر که شامل بسیاری از فقیرترین کشورهای کمتر توسعه یافته است، بالاترین میزان بدهی خارجی سرانه و نسبت بازپرداخت بدهی را دارد و چهارپنجم بدهی‌هایش به وام دهندگان رسمی است. آمریکای لاتین که شامل کشورهای با درآمد متوسط است، مقروض ترین منطقه دنیاست و تقریباً نصف بدهی‌هایش به بانکهای تجاری است. کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا که از جمله کشورهای با درآمد بالایی جنوب هستند، در دهه ۱۹۸۰ ناچار بشدت زیر بار بدهی رفتند. البته این کشورها در زمینه کاهش بدهی‌های خارجی خود موفقیت بیشتری داشته‌اند. برای نمونه، کره جنوبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ توانست طی سه سال ۳۰ درصد از میزان بدهی‌های خود بکاهد.

جدول شماره ۱

رشد سرانه واقعی تولید ناخالص داخلی در طول زمان (به درصد)

| منطقه  | ۱۹۶۵-۱۹۷۳ | ۱۹۷۳-۱۹۸۰ | ۱۹۸۰-۱۹۸۹ |
|--|-----------|-----------|-----------|
| آفریقای زیر خط صحر                                       | ۳/۲       | ۰/۸       | -۲/۲      |
| آمریکای لاتین و منطقه کارائیب                            | ۳/۷       | ۲/۶       | -۰/۶      |
| شرق آسیا   | ۵/۱       | ۴/۷       | ۶/۷       |
| جنوب آسیا  | ۱/۲       | ۱/۷       | ۳/۲       |
| خاور میانه، شمال آفریقا و کشورهای کمتر توسعه یافته اروپا | ۵/۵       | ۲/۱       | ۰/۸       |
| اروپای شرقی  | ۴/۸       | ۵/۳       | ۰/۸       |

منبع: برگرفته از (World Development Report 1990 (p.11)

تأثیر دیگر بحران بدهی‌ها، کاهش حجم تجارت جنوب- جنوب به ویژه در زمینه کالاهای تکنولوژیک بوده است. تجارت جنوب- جنوب در امر توسعه بسیار ارزشمند است، زیرا احتمال آنکه این تجارت در زمینه صادرات کالاهای تکنولوژیک صورت پذیرد بیشتر از تجارت با شمال است. در واقع، تولیدکنندگان در جنوب نسبت به رقبای شمالی خود در بازارهای جنوب

شرکتهایی که عمده هدفشان فروش ماشینهای اضافه و باکرده و تولید برای بازارهای داخلی حمایت شده بود. در این موارد کشورهای کمتر توسعه یافته از سرمایه داخلی حمایت نمی‌کردند حال آنکه، سرمایه داخلی علاقه داشت ظرفیت فن آوری خود را افزایش دهد و در بعضی موارد نشان داده بود که گاه حتی با وجود رقابت شدید بین‌المللی بر سر بازارهای هر چه اشباع شده‌تر، توان صادرات به خارج را دارد. سرانجام سوء مدیریت و فساد در محافل دولتی در حد زیادی اثر منفی داشت.

هر چند در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ نشانه‌هایی از دگرگونی تقسیم بین‌المللی کار هویدا شده بود، اما این دگرگونی در دهه ۱۹۸۰ قطعیت یافت. در نیمه اول دهه ۱۹۸۰، اقتصاد کشورهای در حال توسعه رشد بسیار کندی داشت. این رشد بطور متوسط سالانه معادل ۰/۹ درصد تولید ناخالص داخلی و ۲/۶ درصد تولیدات کالاهای ساخته شده بود.<sup>۸</sup> این دوره کندی رشد، بازتابی از رکود سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۱ در شمال بود که طی آن از نرخهای بهره فوق العاده بالا برای تحریک بخشیدن به اقتصاد کشورهای پیشرفته صنعتی و خلاص نمودن آن از تورم استفاده شد. شمال به بازارهای کشورهای در حال توسعه نظر داشت تا بلکه بتواند مانند دهه ۱۹۷۰ رکود موجود در بازارهای خود را جبران نماید. اما بحران بدهی‌ها در جنوب مانع شد. این کشورها که قادر نبودند هزینه واردات خود را بپردازند و به درآمدهای حاصل از صادرات برای بازپرداخت بدهی‌های خود نیاز داشتند باید موازنه تجاری مثبتی به وجود می‌آوردند. در فاصله سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۹ جهان سوم به طور متوسط مازادی معادل ۲۶ میلیارد دلار داشت (که معادل ۳/۳ درصد تولید ناخالص داخلی آنها بود).<sup>۹</sup> این مازاد تجاری عمدتاً از طریق اعمال سیاستهای ریاضتی برای کاهش واردات حاصل شده بود. تلاش برای افزایش صادرات به دلیل حمایت‌گری و کندی رشد در شمال، موفقیت آمیز نبود.

نکته دیگری که در باره این مازاد جلب توجه می‌کند آن است که این مازاد در هنگام افول نسبی ارزش یک واحد صادرات جنوب در مقایسه با وارداتشان از شمال حاصل آمد. شرایط تجاری (terms of trade) جنوب جز کشورهای تازه صنعتی شده که وابسته به صادرات مواد اولیه نبودند در سراسر این دهه بطور دائم رو به وخامت داشت. برای آفریقا و ۱۵ کشور بسیار مقروض جنوب، شرایط تجارت بین ۲۵ تا ۵۰ درصد تنزل یافت.<sup>۱۰</sup> با این حال، این مازاد صرف بازپرداخت بدهی به شمال شد. برای نخستین بار پس از جنگ، میزان رسمی ورود سرمایه به کشورهای شمال بیشتر از ورود سرمایه به کشورهای جنوب بود.<sup>۱۱</sup> در فاصله سالهای ۱۹۹۸-۱۹۴۸، آمریکای جنوبی ۱۵۲ میلیارد دلار بیشتر از مبلغی که وام گرفته بود به اعتبار دهندگان شمال پرداخت نمود.<sup>۱۲</sup>

عظمت این انتقال سرمایه به اعتبار دهندگان شمال بواسطه فرار سرمایه‌ها از کشورهای کمتر توسعه یافته دوچندان شد. از نظر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، مقدار سرمایه خصوصی که به علت وجود شرایط رکود در جنوب از این کشورها خارج شد بیشتر از مقدار سرمایه‌گذاری‌های جدید بود. از سال ۱۹۸۲ به بعد، سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای کمتر توسعه یافته در مقایسه با سرمایه‌گذاری در شمال به سطحی پایین‌تر از سالهای دهه ۱۹۶۰ رسیده است.<sup>۱۳</sup> گذشته از این، ثروت نخبگان جهان سوم بطور فزاینده‌ای روانه

کشورهای کمتر توسعه یافته و بانکهای شمال را که بیش از حد وام داده بودند گرفت. هر چند معدودی از بانکهای تجاری شمال با مشکل مواجه هستند، اما اغلب بانکها زمان کافی برای رهایی خود داشته اند بنحوی که مشکل بحران بدهی ها در شمال کاملاً حل شده است. اما وضعیت بدهی ها، برای جنوب (جز کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا)، با وجود بعضی بهبودها همچنان بسیار بحرانی است. مردم این کشورهای فقیر يك دهه محرومیت کشیده اند و صرفاً به وضع کشورشان در سال ۱۹۸۲ بازگشته اند، هر چند بعضی کشورها همین اندازه هم موفقیت نداشته اند. سطح زندگی در اکثر کشورهای آمریکای لاتین در حال حاضر پایین تر از اوایل دهه ۱۹۷۰ است. این در حالی است که وضعیت برای کشورهای آفریقای زیرخط صحرا مشابه دهه ۱۹۶۰ است. اگر روند انتقال ثروت به شمال به همان شکل دهه ۱۹۸۰ ادامه یابد، جلوگیری از محرومیت های بیشتر دشوار خواهد بود.

## فروپاشی شرق

فروپاشی اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم در شرق نیز از جمله تغییرات و مشکلات ساختاری است که تاثیرات و عواقب وخیمی برای کشورهای کمتر توسعه یافته داشته است، هر چند تاثیر آن از بحران بدهی ها کمتر بوده است. با وجود این، در حالی که تغییرات اساسی در شرق ریشه در تضادهای خاص اقتصادهای سیاسی مختلف داشته است، اما کشورهای شرقی در مناسبات خود با غرب نیز بسیار صدمه دیده اند. هر چند از دامنه بحث این مقاله بیرون است، اما باید متذکر شد که توسعه اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به نهایت خود رسیده بود. این کشورها نوعی توسعه سطحی (extensive development) (رشد اقتصادی از طریق بهره کشی از تعداد هر چه بیشتری از عوامل تولید بدون توسعه چشمگیر تکنولوژیک و افزایش میزان تولید) را پشت سر گذاشته بودند که انصافاً در مراحل اولیه توسعه صنعتی موفقیت آمیز بود اما در آن سالها به آخرین حد خود رسیده بود. در دهه ۱۹۷۰، حکومت های اروپای شرقی روابط خود را با شرکتهای غربی به ویژه شرکتهای اروپای غربی تقویت نمودند تا بلکه بتوانند بنیة تکنولوژیک خود را تقویت کنند و برای خرید تکنولوژی های نو یا کسب اجازه استفاده از آنها، از بانکهای غربی وام دریافت نمایند. این دولتها تصور می کردند که صادرات بخش کشاورزی و بخش صنعتی تجدید حیات یافته شان می تواند پاسخگوی بدهی های فزاینده آنها باشد.

همانطور که برای کشورهای کمتر توسعه یافته نیز اتفاق افتاد، این تصور به دلیل سیاستهای «حمایت گرایی جدید» در غرب تحقق نیافت. حکومت های اروپای غربی در پاسخ به تقاضاهای داخلی برای حمایت گرایی، به سادگی جلوی واردات از شرق را گرفتند. در نتیجه کشورهای اروپای شرقی نه تنها نتوانستند بدهی های خود را بازپرداخت نمایند، بلکه بر حجم بدهی های آنها نیز افزوده گردید. کشورهای اروپای شرقی هم مانند کشورهای کمتر توسعه یافته با افزایش نرخهای بهره در

دارای مزیت هستند زیرا اولاً بازارهای جنوب شباهت زیادی به هم دارند و ثانیاً تولیدکنندگان جنوب در زمینه تکنولوژیهای پیشتر تخصص دارند که محصولات ساده و مشخصی را تولید می نمایند. در نتیجه این مزیتها تجارت جنوب- جنوب در دهه ۱۹۷۰ رشد سریعی نسبت به تجارت شمال- جنوب داشت. ۱۶ اما در اواسط دهه ۱۹۸۰ تجارت جنوب- جنوب کاهش یافت و این کاهش در بعضی موارد بسیار شدید بود. ۱۷ کشورهای کمتر توسعه یافته قادر به اعطای اعتبارهای لازم برای صادرات نبودند. از این گذشته این کشورها مجبور بودند که صادرات خود را روی کشورهایی متمرکز نمایند که به آنها ارزهای قابل تبدیل برای بازپرداخت بدهیشان بپردازند. از روش تجارت متقابل نیز چندان استفاده نشد که بتواند این موانع را برطرف سازد.

کشورهای کمتر توسعه یافته برای کاستن از حجم بدهی های خود تلاش مدلومی صورت داده اند. این تلاشها شامل معاملات بیع متقابل (buy-backs)، معاوضه خالص بدهی ها (debt equity swaps)، و پیش پرداختهای تخفیفی بخش خصوصی بوده است. با همه این تلاشها، بدهی های جنوب در حال افزایش است. حدود نیمی از این بدهی ها مربوط به کشورهای است که برای بازپرداخت آن مشکلات جدی دارند. گذشته از این، بدهی تجاری در حال کاهش است. در صد بدهی به اعتبار دهندگان دولتی در سال ۱۹۸۹ به ۴۲ درصد رسید. ۱۸ سرانجام جز کشورهای بسیار فقیر، نسبت بازپرداخت بدهی ها به تولید ناخالص داخلی و صادرات از سال ۱۹۸۶ به بعد میزان ناچیزی کاهش داشته است.

پاسخ شمال به بحران بدهی ها بسیار ناامید کننده بوده است. کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) تنها حدود ۵ میلیارد دلار از بدهیها را بخشیده اند. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بر نامه های تعدیل ویژه ای پیشنهاد داده اند که حدوداً بالغ بر ۵ میلیارد دلار می گردد، و از زمان کنفرانس سران در تورنتو در سال ۱۹۸۸، امتیازات ویژه ای به ارزش تقریبی ۵ میلیارد دلار به کشورهای کمتر توسعه یافته با درآمد پایین داده شده است. ۱۹ از طرح برادی (Brady Plan) برای کشورهای با درآمد متوسط استفاده شده است تا بدهی های تجاری برخی از این کشورها بنحوی استمهال شود. میزان کمک به نسبت میزان بدهی چندان قابل ملاحظه نبوده و تنها جلوی ورشکستگی کشورهای بدهکار را گرفته است. درک علل عدم مساعدت کشورهای شمال، به ویژه با توجه به انتقال حجم عظیمی از ثروت جنوب به شمال در طول دهه ۱۹۸۰ دشوار است. نگه داشتن جنوب در سطح اقتصاد معیشتی به شمال کمک کرده است تا به بعضی اهداف بلندمدت خود برسد. کشورهای شمال چه بطور مستقیم و چه از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از بحران بدهی ها بهره جستند تا بسیاری از کشورهای جنوب را مجبور نمایند که اقتصاد خود را غیر ملی سازند. موانع واردات بر طرف شده، بازارهای مالی مقررات زدایی شده، و شرکتهای دولتی به بخش خصوصی واگذار گشته است. در واقع حکومت های شمال چیزی را که در مذاکرات تجاری و مالی قادر به کسب آن نبودند، از طریق زمان بندی دوباره بازپرداخت بدهی ها (rescheduling) به دست آورده اند.

با توجه به این مسائل، چه آینده ای در انتظار کشورهای بدهکار است؟ بحران بدهی ها پس از رکود عمیق سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۰، دامان بسیاری از

تغییر جهت برای برخی از کشورهای کمتر توسعه یافته که به کمکها و اعتبارهای اعطایی از سوی اروپای شرقی و شوروی عادت کرده بودند خیلی دشوار بود.

البته استثنائاتی بر این قاعده وجود دارد که نوید آینده متفاوتی را برای روابط شرق- جنوب می دهد. این امکان هست که با ناپدید شدن عوامل سیاسی و استراتژیکی که شالوده روابط شرق- جنوب را تشکیل می داد عوامل تجاری و اقتصادی جای آن را بگیرد. در حالی که روابط سابق شرق- جنوب بیشتر بر مبنای تجارت بود تا سرمایه گذاری، در روابط فعلی بیشتر بر سرمایه گذاری در جنوب تاکید می شود.<sup>۲۱</sup> از لحاظ تجاری عمده‌تأ کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا بوده‌اند که صادراتشان به شرق افزایش داشته است.

تغییر روابط میان شرق- غرب، احتمالاً از تغییر روابط میان شرق- جنوب تأثیر بیشتری بر کشورهای جنوب خواهد گذاشت. چنان که گفتیم، کشورهای بلوک شرق در عزم خود برای حرکت به سوی یک اقتصاد سرمایه‌داری به سرمایه‌عظیمی نیاز دارند. کشورهای غربی برای یاری رساندن به شرق ابراز تمایل کرده‌اند و انتظار می‌رود که این روند در دهه ۱۹۹۰ بهبود بیشتری یابد. با وجود برخی ادعاها دایر بر اینکه کمک به شرق باعث نخواهد شد از کمک به جنوب کاسته شود، در واقع این کمکها کاهش یافته است. برای نمونه، دولت کانادا کشورهای اروپای شرقی و شوروی را در طرح «کمک بین‌المللی» خود گنجانیده است. رئیس‌آژانس توسعه بین‌المللی کانادا هشدار داده این کمک احتمالاً به زیان کشورهای کمتر توسعه یافته تمام خواهد شد.<sup>۲۲</sup>

یک منبع دیگر سرمایه خارجی، سرمایه گذاری است ولی در این زمینه هم احتمالاً کشورهای کمتر توسعه یافته قادر به رقابت با اقتصادهای اروپای شرقی نیستند.

چنانکه گفتیم کشورهای جنوب با مشکلاتی که در بازپرداخت بدهی‌های خود دارند نمی‌توانند سرمایه‌گذاران خارجی را به سوی خود جلب کنند. به دلیل نزدیکی با بازارهای اروپای غربی و به دلیل ساختار اقتصادی توسعه یافته‌تر، کشورهای اروپای شرقی در جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی موفق‌تر از کشورهای کمتر توسعه یافته بوده‌اند. وانگهی، با از میان برداشتن موانع سرمایه‌گذاری خارجی، کشورهای اروپای شرقی از این جهت جاذبه بیشتری خواهند یافت. البته بر اساس یک پژوهش، شرکتهای غربی به ویژه شرکتهای چند ملیتی به شرق به عنوان یک بازار جدید و نه بازاری جایگزین بازار جنوب می‌نگرند.<sup>۲۳</sup> احتمالاً کشورهای کمتر توسعه یافته شدیدترین ضربه را از سوی شرکتهایی خواهند خورد که با توجه به تشکیل اروپای واحد استراتژی اروپایی محضی دارند.

سرانجام، تغییر روابط اقتصادی میان شرق- غرب تأثیرات تجاری برای جنوب در بر خواهد داشت. عمده‌ترین تهدیدی که جنوب با آن مواجه است کاهش صادراتش به کشورهای اروپای غربی است. هر چند سالهاست که روابط تجاری شرق- غرب حجم عظیمی داشته است اما رشد سرمایه‌گذاری غرب در شرق مشکلات جدیدی را برای جنوب به دنبال

اوایل دهه ۱۹۸۰ با بحران مالی مواجه شدند. اما برخلاف آن کشورها، کشورهای اروپای شرقی این توانایی را داشتند که در دهه ۱۹۸۰ از بدهی‌های خود به میزان قابل ملاحظه‌ای بکاهند. رژیمهای اقتدارگرا به سادگی جلوی واردات را گرفتند. بدین ترتیب آنها توانستند با به دست آوردن مازاد تجاری در مقابل غرب، بدهی‌های خود را بپردازند. مشکل این استراتژی آن بود که باعث شد مردم این کشورها هزینه سنگینی بپردازند.

البته کشورهای کمتر توسعه یافته نیز جلوی واردات خود را گرفتند و هزینه‌های اجتماعی عمده‌ای را متحمل شدند، اما توانستند به اندازه کشورهای اروپای شرقی از حجم واردات خود بکاهند. نتیجه این استراتژی در شرق، از دست رفتن مشروعیت سیاسی و اقتصادی دولتها بود. مردم تا حد معینی حاضر بودند که فقدان آزادی‌های سیاسی را در ازای دستیابی به رشد اقتصادی برابری بپذیرند. اما رکود اقتصادی و محرومیت جدی مردم، نوید مرگ حکومتهای اقتدارگرا داد. مرگ واقعی این حکومتها زمانی فرارسید که اتحاد شوروی که خود نیز در بحران دست و پا می‌زد سرانجام زنجیرهای کنترل اروپای شرقی را سست تر کرد.

### عواقب فروپاشی شرق برای جهان سوم

بطور کلی تحولات ساختاری اروپای شرقی برای جهان سوم عواقب اقتصادی نامطلوبی بر برداشته است. این ارزیابی بر پایه تحلیل روابط شرق- جنوب و تأثیر روابط در حال تغییر شرق- غرب بر جهان سوم استوار است.

هر چند روابط شرق- جنوب (پیش از فروپاشی شوروی) به گستردگی روابط غرب- جنوب نبود. اما این روابط در بعضی زمینه‌ها به الگوی سنتی تقسیم بین‌المللی کار شباهت داشت. جنوب بطور عمده به کشورهای اروپای شرقی (به ویژه آلمان شرقی و چکسلواکی) و شوروی مواد خام صنعتی صادر می‌کرد و از آنها کالاهای ساخته شده بخصوص ماشین‌آلات و ابزار (شامل تسلیحات نظامی) خریداری می‌نمود. این روابط عمده‌تأ با تعداد معدودی از کشورهای کمتر توسعه یافته برقرار بود و بر مصالح سیاسی و استراتژیک پایه می‌گرفت. در چارچوب این رابطه حامی-وابسته (Patron - Client)، به کشورهای جنوب کمکهایی اغلب به صورت اعتبارهای تجاری ترجیحی اعطا می‌شد. تخمین زده شده است که اینگونه کمکهایی شوروی به کشورهای اقمارش تا سال ۱۹۸۹ به ۶۰ میلیارد دلار می‌رسید که از مبلغ کل بدهی‌های آن بیشتر بود.<sup>۲۰</sup>

از اواسط دهه ۱۹۷۰ و به ویژه در دهه ۱۹۸۰ از اهمیت روابط شرق- جنوب کاسته شد. دلیل این امر برای جنوب آن بود که این کشورها همانند تجربه‌ای که با غرب داشتند در تلاش برای جایگزین ساختن صادرات مواد خام خود به شرق با کالاهای ساخته شده ناکام ماندند. از سوی دیگر، واردات کالاهای ساخته شده از شرق با رقابت شدید کالاهای غربی و برخی کشورهای جنوب مواجه شد. گذشته از این، به دلیل مشکلاتی که در بالا ذکر آن رفت، شرق دیگر نمی‌خواست یا نمی‌توانست هزینه‌های نگهداری امپراتوری عظیم خود را بپردازد. از لحاظ سیاسی با پایان جنگ سرد، روابط شرق- جنوب صدمه خورد زیرا کشورهای اروپای شرقی و شوروی هم خود را روی گسترش روابط اقتصادی با غرب متمرکز نمودند. این

خواهد آورد. همچنین آزادسازی اقتصادی در اروپای شرقی و نزدیکی فاصله آن با اروپای غربی امتیازی برای مواد خام و کالاهای ساخته شده اروپای شرقی خواهد بود. بر اساس یک پژوهش، با تغییر روابط شرق-غرب، بازار کالاهای کاربر (labor-intensive) کشورهای با درآمد متوسط جنوب لطمه خواهد دید. ۲۴

در یک کلام، هر چند تحول اقتصادی اروپای شرقی فرصتهایی برای کشورهای جنوب به ویژه کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا فراهم می‌نماید، اما آینده آن دسته از کشورهای جنوب که دارای درآمد متوسط و پایین هستند تاریخ به نظر می‌رسد.

## ظهور بلوکهای تجاری

در حالی که فروپاشی بلوک شرق و بحران بدهی‌های جهان سوم اموری کاملاً مشهود بودند و رسانه‌های همگانی آنها را به سمع و نظر مردم می‌رساندند، اما مسئله منطقه‌گرایی در تجارت جهانی که بطور فزاینده‌ای در جریان است کاملاً شناخته شده نیست و حتی فهم آن دشوار است. به همین دلیل می‌توان حدس زد که عواقب آن هم برای کشورهای کمتر توسعه یافته باید خیلی کمتر مشخص باشد. گات به عنوان پایه تجاری نظام اقتصادی بعد از جنگ موسوم به نظام برتون وودز، بدین علت به وجود آمد که از منطقه‌گرایی در تجارت که ویژگی بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بود جلوگیری نماید. علیرغم برخی تمایلات منطقه‌ای، گات تا دهه ۱۹۸۰ در رسیدن به این هدف موفق بود. برای نمونه، دولت آمریکا در دوران پس از جنگ دوم جهانی، از تشکیل یک بلوک تجاری در اروپای غربی و اتخاذ سیاستهای حمایت‌گرایی در ژاپن برای دستیابی به رشد اقتصادی، حمایت به عمل آورد. اما بهرغم ظهور جامعه اروپا، دوره‌های متعاقب مذاکرات گات به رشد تجارت میان-منطقه‌ای بیشتر کمک کرد تا به تجارت درون-منطقه‌ای. در واقع، ظهور بلوکهای تجاری تا حدی در واکنش به جهانی شدن تجارت در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ صورت گرفت. با بروز بحران اقتصادی، کشورها به سوی سیاست «حمایت‌گرایی نو» قدم برداشتند. در حالی که این حمایت‌گرایی تجاری عمدتاً متوجه کشورهای کمتر توسعه یافته و اقتصادهای شرقی بود، اما برخی کشورهای پیشرفته نیز هدف قرار گرفتند. ویژگی منطقه‌ای این حمایت‌گرایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ هویدا گشت. برای نمونه، در نوامبر ۱۹۸۳، مجله اکونومیست ظهور دو بلوک تجاری آتلانتیک (شامل اروپا و شرق آمریکای شمالی) و پاسیفیک (شامل ژاپن و کشورهای آسیایی و غرب آمریکای شمالی) را پیش‌بینی نمود. محققان و مشاوران اقتصادی در اروپا نیز به این نتیجه رسیدند که باید از اتخاذ سیاستهای تبعیضی در مقابل ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا حمایت کنند.

در دهه ۱۹۸۰، در قالب جامعه اروپا دولت‌ها رشد بلوکهای تجاری را نهادینه ساختند و سرعت بخشیدند. با وجود لغو موانع تعرفه‌ای در دهه ۱۹۶۰ که باعث رشد چشمگیر تجارت درون جامعه اروپا شد، محدودیتها و

موانع مالی باقیمانده همچون سیاستهای محدودیت آفرین دولتها مانعی برای رشد بیشتر بودند. علیرغم لغو موانع تعرفه‌ای اقتصاد اروپا عمدتاً به جای اینکه به سوی یک بازار واحد حرکت کند، به بازارهای ملی و منطقه‌ای تقسیم شده بود. لغو موانع تعرفه‌ای دیگر نمی‌توانست نتیجه‌ای بیش از این داشته باشد. رشد تجارت میان منطقه‌ای (میان کشورهای اروپایی) در مقایسه با تجارت با مناطق دیگر ثابت ماند و حتی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کاهش یافت. در نتیجه اگر قرار بود جامعه اروپا بیشتر توسعه یابد می‌بایستی تغییرات اساسی صورت گیرد. این تغییر در سال ۱۹۸۵ یعنی زمانی رخ داد که اعضای جامعه اروپا پذیرفتند بازار واحدی درست کنند. در سال ۱۹۸۷، سند اروپای واحد به امضای اعضا رسید. این قرارداد، ۱۲ عضو جامعه اروپا را ملزم نمود تا هر گونه مانع تعرفه‌ای داخلی یا خارجی و نیا کهنه را لغو نمایند.

در همین راستا، ایالات متحده و کانادا طی قراردادی در سال ۱۹۸۷ برای مذاکره درباره آزادسازی تجارت و ترتیبات سرمایه‌گذاری موافقت نمودند. ناامیدی آمریکا از روند مذاکرات مربوط به تجارت چندجانبه، انگیزه اصلی این کشور برای امضای این قرارداد بود. انگیزه اصلی کانادا ترس از حمایت‌گرایی فزاینده در آمریکا بود. قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی بر تغییراتی ساختاری پایه می‌گیرد. تولید توسط کارخانه‌هایی که شعبه‌ای از شرکتهای آمریکایی بودند (که خصیصه عمده سرمایه‌گذاری آمریکا در کانادا تا آن زمان بود) به تولید در سطح قاره آمریکا تبدیل گشت. البته طی قرارداد اتومبیل در ۱۹۶۵، تولید اتومبیل در قاره آمریکا پیشاپیش چنین خصوصیتی را پیدا کرده بود. سپس ایالات متحده و مکزیک و کانادا به مذاکره درباره منطقه تجارت آزاد آمریکای شمالی پرداختند که به نفتا (North American Free Trade Agreement) معروف شد.

نهادینه شدن روابط اقتصادی منطقه‌ای در شرق و جنوب آسیا به سرعت اروپا و آمریکای شمالی صورت گرفته است. آسه‌آن (ASEAN) (اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا)، برای سالها وجود داشته اما کشورهای تازه صنعتی شده منطقه یعنی کره جنوبی، هنگ کنگ و تایوان تا سالهای اخیر از هر گونه بلوک‌بندی منطقه‌ای به دور بوده‌اند. موانع عمده سیاسی بر سر راه بلوک‌بندی منطقه‌ای عبارت از سابقه جنگ طلبی ژاپن و ترس از چیرگی منطقه‌ای این کشور و نامشخص بودن وضعیت حقوقی و سیاسی هنگ کنگ و تایوان بود. گذشته از این، تا سالهای اخیر، توجه ژاپن و کشورهای آسیایی به سوی آمریکا معطوف بود. گشودن بازار ژاپن برای کشورهای منطقه و آمریکا به یک اندازه دشوار بود. مواد خام منطقه به ژاپن صادر می‌شد، اما مواد ساخته شده ژاپنی به آمریکا می‌رفت. اما در دهه ۱۹۸۰، برخی اقدامات حمایت‌گرایانه در آمریکا، افزایش قیمت بین برابر دلار، و گشوده شدن بازار ژاپن، باعث شد تا سمت و سوی تجارت تغییر نماید. در نوامبر ۱۹۸۹، دوازده کشور منطقه به تشکیل ایک (Asian Pacific Economic Cooperation Forum) برای تسهیل تجارت منطقه‌ای اقدام نمودند.

شواهد مربوط به تجارت، نشان دهنده روند فزاینده منطقه‌گرایی در

شده جنوب شرق آسیا) بسرعت اقدام به تأسیس کارخانه در اروپا نموده اند. از طرف دیگر، رشد اقتصادی در اروپا می توانست باعث افزایش واردات کالاهای اولیه شود و در نتیجه جهان سوم از این بابت منتفع گردد.

در منطقه آمریکای شمالی، کانادا و ایالات متحده اقدام به برقراری موانع حمایتی استواری نموده اند. قانون رقابتی بودن و تجارت (Omnibus Trade & Competitiveness Act) سال ۱۹۸۸، سلاحی بالقوه است که بر ضد هر متجاوزی به کار خواهد رفت. در آسیا چنان که پیشتر گفتیم، نفوذ به بازارهای ژاپن برای بعضی صادرکنندگان بسیار دشوار است. کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا علیرغم آزادسازی قابل ملاحظه اقتصاد خود در سالهای اخیر، هنوز استراتژی جانشینی واردات رازها نکرده اند.

ورای این تأثیر کلی بر جهان سوم (جز کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرقی آسیا)، منطقه گرایی در تجارت جهانی تأثیرات متفاوتی روی کشورهای کمتر توسعه یافته خواهد داشت. فرایند نهادینه شدن بلوکهای صنعتی و تجاری ضرورتاً کشورهای کمتر توسعه یافته را مجبور را دربر خواهد گرفت. چنان که گفتیم، مکزیك به ایالات متحده و کانادا در قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) پیوسته است و چنین پیش بینی می شود که بقیه کشورهای آمریکای لاتین نیز کم کم به عضویت نفتا در آیند. جامعه اروپا تقریباً با تمام کشورهای مدیترانه و آفریقا روابط اقتصادی و تجاری دارد. در آینده نزدیک، جامعه اروپا تمام اروپای شرقی و قسمتی از اروپای غربی را که هنوز عضو این جامعه نیستند دربر خواهد گرفت. در آسیا نیز بعید نیست که در آینده ای نزدیک ژاپن، آسه آن و کشورهای تازه صنعتی شده در يك توافق تجاری لیبرال گردهم آیند.

ایجاد و توسعه بلوکهای تجاری نهادی شده در مناطق گوناگون به عوامل مختلفی مربوط است. غالباً کشورهای صنعتی و کشورهای کمتر توسعه یافته که در يك منطقه حضور دارند، دارای روابطی تاریخی هستند که ریشه در روابط استعماری گذشته دارد. از لحاظ اقتصادی، تقسیم بین المللی کار سنتی یعنی مبادله کالاهای صنعتی با کالاهای اولیه بر پایه های منطقه ای آغاز گشت. باتوجه به بحران اقتصادی در شمال، جهانی شدن تولید و جستجوی همزمان برای یافتن نیروی کار ارزان معمولاً از درون يك منطقه آغاز می شود و سپس به مکانهای دورتر گسترش می یابد. از لحاظ سیاسی و استراتژیک، کشورهای پیشرفته صنعتی از بابت ثبات کشورهای همجوارشان که از مشکلات اقتصادی رنج می برند (مانند مکزیك) نگرانی دارند. بدین علت این کشورها معمولاً از کمکهای بیشتری برخوردار شده اند. سرانجام، بعضی تأثیرات مکانی نیز وجود دارد که ریشه در انتقال از فوردیسم به پسا فوردیسم دارد و این آخرین تغییر ساختاری است که در زیر به بررسی آن می پردازم.

### از فوردیسم به پسا فوردیسم

یکی از تغییرات عمده ساختاری که از بحران اقتصادی حاصل شده است تغییر در پارادایم (الگوی عالی) تولید است. تولید فوردیستی

اقتصاد جهانی است هر چند این منطقه گرایی در دهه ۱۹۸۰ چندان هم چشمگیر نبوده است (نگاه کنید به جدول شماره ۲). تجارت درون - منطقه ای در جامعه اروپا و آمریکای شمالی سریع تر از تجارت میان این دو منطقه رشد کرد.

همچنین تجارت میان آمریکای شمالی و آسیا رشد کمتری از تجارت میان - منطقه ای در آمریکای شمالی داشت. بالاترین نرخ رشد تجارت میان آسیا و جامعه اروپا بود. ۲۵

### جدول شماره ۲

#### تجارت درون و میان بلوکهای تجاری

متوسط نرخ رشد سالانه درصد از تجارت جهانی

|  | ۱۹۸۸ | ۱۹۸۰ | ۱۹۸۰-۱۹۸۸<br>% |
|--|------|------|----------------|
| جامعه اروپا                              | ۲۲/۵ | ۱۷/۸ | ۷/۵            |
| آمریکای شمالی<br>(ایالات متحده و کانادا) | ۵/۲  | ۳/۸  | ۸/۸            |
| آسیا<br>در دسترس نیست                    | —    | —    | —              |
| اروپای غربی<br>با آمریکای شمالی          | ۳/۲  | ۳/۸  | ۲/۳            |
| اروپای غربی با آسیا                      | ۲/۵  | ۱/۵  | ۱۱/۲           |
| آمریکای شمالی<br>با آسیا                 | ۳/۲  | ۲/۵  | ۷/۸            |
| تجارت جهانی                              |      |      | ۴/۴            |

منبع: برگرفته از (World Economic Survey 1990 (P.54)

### بلوکهای تجاری و جهان سوم

تأثیر منطقه گرایی در تجارت جهانی، به موازنه یا عدم موازنه میان تأثیرات تجارت آفرین (trade - creating effects) رشد تجارت میان - منطقه ای در مقابل تأثیرات تجارت زدای (trade - diverting effects) موانع تجاری بستگی دارد. روند تجارت زدا بر کالاهای ساخته شده بیشتر از کالاهای آماده (خام یا طبیعی) تأثیر دارد. کمیسیون اروپا تخمین زده است که برچیدن موانع داخلی ممکن است باعث شود واردات کالاهای ساخته شده به اروپا تا ۱۰ درصد کاهش یابد<sup>۲۶</sup>. از آنجا که کشورهای کمتر توسعه یافته در مقابل هر گونه اقدام تجاری آسیب پذیرند، مسلماً سهم آنها در این کاهش بیشتر خواهد بود. برای نمونه، جامعه اروپا اخیراً دامنه شرایط قانون ضد دامپینگ خود را گسترده تر نموده است<sup>۲۷</sup> و این عمل همراه با محدودیتهای داوطلبانه برای صادرات به عنوان يك وسیله مطلوب حمایتی بر ضد کشورهای کمتر توسعه یافته مورد استفاده واقع می شود. تولیدکنندگان صنعتی در دیگر کشورهای پیشرفته همچنین می توانند محل استقرار کارخانه های تولیدی خود را تغییر دهند. در واقع تولیدکنندگان صنعتی آمریکایی و ژاپنی (همچنین تولیدکنندگان کشورهای تازه صنعتی



بر اساس استفاده از منافع صرفه‌جویی در مقیاس (economics of scale) از طریق تولید انبوه کالاهای یکسان (standardized) قرار دارد. فوردیسم بر وجود کارخانه‌های بزرگ با ماشین‌آلات مخصوص برای تولید انبوه پایه می‌گیرد. در این پارادایم تولید، کارگرانی که نسبتاً دستمزدهای خوبی دریافت می‌دارند نیمه‌ماهر بوده و تنها یک وظیفه را در طول سلسله‌ای از وظایف متعدد بر عهده دارند. مواد مورد نیاز تولید در حجم کثیری نگهداری می‌شود تا خطوط مونتاژ (assembly lines) معطل نماند. بر اساس این پارادایم تولید، قیمت تنها نبردگاه برای رقابت است.

تولید پسا فوردیستی حول تخصص‌یابی انعطاف‌پذیر (flexible specialization) متمرکز است و رقابت میان شرکتها بر محور ابتکار، ابداع و تمایز محصول (product differentiation) قرار دارد. برای نمونه، سیستم تولید شامل تولید صنعتی به کمک رایانه (computer integrated manufacturing)، و تولید آنی (just-in-time production) می‌باشد. پسا فوردیسم از خودکاری قابل برنامه‌ریزی استفاده می‌کند که اجازه می‌دهد یک دستگاه بتواند کالاهای گوناگونی را حتی در یک روز واحد تولید نماید و دیگر نیازی به توقف تولید برای تعویض دستگاه یا تجهیزسازی آن برای تولید کالایی دیگر - که ویژگی تولید فوردیستی است - وجود ندارد (۲۸). تولید پسا فوردیستی بیشتر از فوردیستی به ما توانایی کنترل کیفیت می‌دهد. برای فهم تکنولوژی پسا فوردیسم و ارتباط آن با کشورهای کمتر توسعه یافته، به بحث درباره ماهیت تکنولوژی پسا فوردیسم و تأثیرات آن روی (۱) نیروی کار، (۲) سازماندهی و مکان تولید، و (۳) ماهیت اتحادیه‌های میان شرکتی می‌پردازیم.

شاید مهمترین تفاوت میان دو پارادایم تولید، مربوط به ماهیت تکنولوژی‌های آنها باشد. چنان که گفتیم به دلیل تأکید روی رقابت قیمت‌ها در تولید فوردیستی اکثر شرکتها در هنگام فرارسیدن بحران سعی نمودند تا هزینه‌های کارگری خود را کاهش دهند. شرکتها برای رسیدن به این هدف یا تولیدات خود را خودکار (automation) نمودند، یا فرایند تولید را جزء کرده و اجزاء کاربر این فرایند را به بیرون از مرزها منتقل نمودند یا اینکه هر دو کار را انجام دادند. جزء جزء کردن و تغییر مکان تولید، بخشی از روند بین‌المللی شدن تولید یا تولید در سطح جهانی بود که در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ شهرت عام یافت. اتوماسیون فوردیستی با سرمایه‌گذاری روی ابزار و جایگزینی آن با نیروی کار، باعث کاهش نیاز به نیروی انسانی شد. اما در مقابل، تکنولوژی پسا فوردیستی برای انعطاف‌پذیر کردن نظام تولید به کار رفت. برای این امر از خودکاری قابل برنامه‌ریزی مانند تولید صنعتی به کمک رایانه و از نظامهای تولیدی جدید مانند تولید آنی استفاده به عمل آمد. استفاده از ماشینهایی که کنترل الکترونیکی داشتند، تمام مراحل تولید، طراحی و حتی توزیع کشیده شد و در نتیجه تمام مراحل تولید از شروع یک طرح تا سرانجام تولید و توزیع آن در بازار یک کاسه شد. تأثیرات متفاوت این دو نوع تکنولوژی می‌تواند خارق‌العاده باشد. در فاصله سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵، سازندگان اتومبیل در آمریکا، ۱۰۰ میلیارد دلار صرف توسعه خودکاری به روش فوردیسم و تولید جهانی نمودند و در نتیجه اتومبیل‌سازی در آمریکا در مقایسه با همین

صنعت در ژاپن از لحاظ اتوماسیون برتری یافت. این در حالی است که صنعت اتومبیل در ژاپن در راستای شیوه پسا فوردیستی تخصصی‌تر از آمریکا شد (۲۹). اتومبیل‌های آمریکایی قیمتی ارزان‌تر دارند، اما اتومبیل‌های ژاپنی از لحاظ نوآوری و کیفیت برتری دارند و این باعث شده است که سهم صنعت اتومبیل ژاپنی در بازار رفته رفته بیشتر شود. بنابراین، عامل عمده تمایز میان این دو پارادایم تولید، مربوط به سازمان تولید است که خود به استفاده از تکنولوژیهای متفاوت بازمی‌گردد و باعث شده است که پسا فوردیسم در دهه ۱۹۹۰ رقابت‌پذیرتر باشد.

نیروی کار مورد نیاز پسا فوردیسم و روابط اجتماعی تولید آن نیز با شیوه فوردیسم تفاوت دارد. فوردیسم بر اساس نیروی کار عظیم و یکسان قرار دارد که نیاز به مدیریت در محل (floor management) دارد. بر این اساس، کارگران از استقلال کمی برخوردار هستند. مصالحه فوردیستی بر این اساس پایه می‌گرفت که اتحادیه‌های کارگری در مقابل دستمزدهای نسبتاً بالا، کنترل تولید را به مدیریت تفویض نمایند. برعکس، کارگران در تولید پسا فوردیسم وظایف متعددی در درون گروه‌های کوچک تولیدی دارند و از استقلال خیلی بیشتری هم برخوردارند. نیازهای مهارتی این دو پارادایم تولید نیز با هم متفاوت است. در تولید پسا فوردیسم نیاز به بعضی مهارتها تا حدی کاهش می‌یابد. برای نمونه، کمتر به سرپرست ماشین تولید نیاز است زیرا وقتی تولید تخصصی‌تر می‌شود، به ماشینهای کمتری نیاز است. اما نگهداری و تعمیر ماشینهای جدید قابل برنامه‌ریزی به مهارتهای متفاوت و احیاناً پیشرفته‌تری نیاز دارد. گذشته از این، وظایف و مسئولیتهای کارگران در پسا فوردیسم خیلی بیشتر از نظام فوردیسم است.

یک تفاوت عمده دیگر میان دو پارادایم تولید این است که تکنولوژیهای تولید پسا فوردیسم روی سازمان تولید هم تأثیر می‌گذارد. فرایند تولید فوردیسم، پیوستگی خیلی کمتری از پسا فوردیسم دارد بدین معنا که شرکت‌های عظیم فوردیستی، تقسیم کار سلسله‌مراتبی دارند. و در نتیجه مراحل طراحی، تولید و توزیع مجزا از هم است. این باعث به وجود آمدن پدیده‌های تولید جهانی و بازاریابی جهانی می‌شود. در مقابل، در تولید پسا فوردیسم، زمان و فاصله مکانی میان این مراحل تولید کاهش یافته است. تولید پسا فوردیستی با تأکید که روی نوآوری و تمایز تولیدات دارد، باید با تغییرات بازار هماهنگی زیادی داشته باشد. در نتیجه بهتر است که مرحله طراحی یک کالا نزدیک بازار فروش آن باشد. همچنین، مکانهای تولید تا آنجا که ممکن است باید به بازار مصرف نزدیک باشد. در رابطه با زمان، با توجه به عمر مفید یک تادو ساله کالا در پسا فوردیسم در مقایسه با نظام فوردیسم که شاید ۲۰ سال باشد، حائز اهمیت است که در حد ممکن تقسیم‌های سنتی میان مراحل طراحی تا بازاریابی کاهش یابد. در حالی که منطق تولید فوردیسم بر این اساس است که در زمان بحران، بخشهای کاربر فرایند تولید به خارج انتقال یابد، منطق تولید پسا فوردیسم بر این اساس است که محل تولید نزدیک بازارهای کشورهای پیشرفته صنعتی قرار گیرد.

سرانجام این دو پارادایم تولید از لحاظ ماهیت روابط میان شرکتی نیز با یکدیگر تفاوت دارند. در واقع تصور وجود شرکت‌های بزرگی که هر یک نیز تقسیم کار داخلی خود را دارند، تصویری فوردیستی است. عرضه کنندگان

زمان نشان داد که تکنولوژی تنها يك عامل برای صنعتی شدن دوباره بود و در واقع نوعی دگرگونی تمام عیار پارادایم تولید در شرف وقوع بود. تأثیرات پسافوردیسم چه زمان و با چه شدتی در جهان سوم احساس خواهد شد؟ در حال حاضر، سیستمهای تولیدی دارای جنبههایی از فور دیسم و پسافوردیسم می باشند. برای نمونه، در صنعت الکترونیک، ممکن است بعضی اجزاء از کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا با امکانات تولید انبوه وارد شود و در خطهای مونتاژ شمال که تا حدی از روش تولید آئی استفاده می کنند به کار رود. تولید هیبریدی (hybrid) ممکن است به صورت پدیده ای همیشگی در آید. يك عامل تعیین کننده دیگر می تواند میزان موفقیت تولید پسافوردیسم در مقابل فور دیسم باشد. در نقاطی که رقابت در زمینه هزینه ها هنوز نگرانی عمده است تولید انبوه به عنوان پارادایم مسلط تولید باقی خواهد ماند. بنابراین، امکان دارد صادرات کشورهای تازه صنعتی شده ای که دارای نیروی کار ارز اند و همچنان از تکنولوژیهای قدیمی بهره می برند با مشکل چندانی روبرو نباشد. اما تنها امیدی که این کشورها بدون تغییر در سیستم تولیدشان می توانند داشته باشند این است که با هویدا شدن اشکالات پسافوردیسم، صادرات و رشدشان بسیار کند پیش رود. پس باید موانعی را که باعث می شود کشورهای کمتر توسعه یافته نتوانند از تکنولوژیهای جدید پسافوردیسم بهره برند در نظر داشته باشیم. این موانع را تحت سه عنوان نیازهای تکنولوژیکی، معیارهای مکانی، و کارگر ماهر مورد بحث قرار می دهیم.

در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، کشورهای تازه صنعتی شده از راه های مختلفی مانند اخذ مستقیم، اخذ پروانه، به شکل غیر مستقیم از طریق سرمایه گذاری مستقیم خارجی، و «مهندسی معکوس» (reverse engineering) تکنولوژی را از کشورهای پیشرفته صنعتی به دست آوردند. این روشها در دهه ۱۹۹۰ با مشکل مواجه شده است. جو بین المللی بسیار حمایت گرا شده و ممکن است میزان این حمایت گرای تا آخر این دهه نیز افزایش یابد. حکومت های شمال بویژه ایالات متحده، برای تقویت رژیم های مالکیت معنوی بظاهر خیلی جدی عمل می کنند. بحث شراکت استراتژیک که در بالا ذکر آن رفت، می تواند برای برخی کشورهای تازه صنعتی شده راهی فراهم نماید تا از محدودیتهای موجود بر سر راه انتقال تکنولوژی رهایی یابند. برخی کشورهای کمتر توسعه یافته نیز که دارای بازارهای گسترده ای هستند می توانند برای شرکتهای تولیدی جذاب باشند و در نتیجه در مقابل انتقال تکنولوژی درهای خود را به روی آنها بگشایند. ممکن است دسترسی به شمال برای اخذ تکنولوژیهای جدید برای کشورهای کمتر توسعه یافته به شکل امری حاد در آید، زیرا تکنولوژیهای جدید نه تنها گراند بلکه در چنان سطحی از دانش فنی قرار دارند که برای اغلب کشورهای کمتر توسعه یافته امکان ایجاد آنها در داخل وجود ندارد. اما برای شراکت استراتژیک میان شرکتهای دول پیشرفته و کشورهای تازه صنعتی شده و بعضی دیگر از کشورها تلاشهایی صورت گرفته است. حتی اگر مشکل انتقال تکنولوژی نیز برای کشورهای کمتر توسعه یافته حل شود، معیار مکانی تولید پسافوردیسم همچنان به زیان آنهاست. ضرورت قرار دادن امکانات تولیدی نزدیک بازار فروش و

مواد لازم برای تولید يك کالا در بعضی مورد به شکل عمودی در شرکتهای بزرگ گرد آمده اند، غالباً شرکتهای تولیدی از شرکتهای عرضه کننده کالاهای اولیه مورد نیاز تولیدشان بسیار دورند و برای بستن قرارداد با این عرضه کنندگان با دیگر شرکتهای تولیدی رقابت دارند. ارتباطات افقی مانند سرمایه گذاری مشترک (joint ventures)، اغلب در مواردی چون دسترسی به بازار و انتقال تکنولوژی ایجاد می شود. اما در عوض، در تولید پسافوردیسم، ارتباطات عمودی و افقی بسیار گسترده تر است. نیازهای تولید آئی (just-in-time) و با کیفیت عالی (quality-at-source) ایجاب می نماید که شرکتهای عرضه کننده مواد اولیه تولید (شرکتهای تغذیه کننده)، از لحاظ مکانی نزدیک تولید کننده باشند و همچنین تمام کسانی که به شکل رسمی یا غیر رسمی به تولید کننده مربوط هستند در نزدیکی آن قرار داشته باشند. در رابطه با ارتباطات فشرده تر افقی، علاوه بر بعضی ضرورت هایی که در تولید فور دیسم نیز وجود داشت، يك ضرورت عمده دیگر نیز وجود دارد بدین ترتیب که شرکتهای نمی توانند به تنهایی از عهده مخارج تکنولوژیهای اطلاعاتی و دانش پیچیده که از ویژگیهای پسافوردیسم است بر آیند. بسیاری از شرکتهای از طریق «شراکت استراتژیک» در امر توسعه و تحقیق با یکدیگر هماهنگی و همکاری دارند تا بتوانند در بازارهایی که دائماً در عرصه نوآوری و کیفیت در حال رقابت با یکدیگرند ادامه حیات دهند.

## پسافوردیسم و جهان سوم

بحران فور دیسم در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و متعاقب آن جهانی شدن تولید، نقش بزرگی در صنعتی شدن برخی کشورهای کمتر توسعه یافته داشت. کشورهایی که قادر بودند بهره بیشتر و بهتری از فرصت جهانی شدن اقتصاد ببرند آنهايي بودند که یا مانند برزیل و هندوستان دارای بازارهای عظیم داخلی و پیرو سیاست جانشینی واردات بودند یا همچون کشورهای تازه صنعتی شده جنوب شرق آسیا دارای بازارهای کوچکتر و پیرو سیاست توسعه صادرات بودند. پدیده جهانی شدن در عرصه محصولات کاربری مانند لباس، کفش، وسایل برقی خانگی، و بعدها محصولات پیچیده تری مانند قطعات اتومبیل و اجزاء وسایل برقی پیچیده، بسیار گسترده تر بود. در این راستا، در دهه پیشین، بحثهای زیادی درباره ماهیت و دامنه «غیر صنعتی شدن» (deindustrialization) در شمال وجود داشت. اما به احتمال زیاد پدیده جهانی شدن تولید، حیات کوتاهی خواهد داشت. در اوایل سال ۱۹۸۴ بود که رافائل کاپلینسکی (Raphael Kaplinsky) این نکته اشاره کرد که هزینه تولید نیمه هادها در هنگ کنگ در دهه ۱۹۷۰ يك سوم خطهای مونتاژ دستی در ایالات متحده بود. این مزیت، (يك سوم هزینه تولید در آمریکا) در اوایل دهه ۱۹۸۰ با استفاده از خطهای مونتاژ نیمه خود کار به ۶۳ درصد رسید و با استفاده از خطهای مونتاژ تمام خود کار در سال ۱۹۸۳ هزینه تولید در آمریکا با هنگ کنگ مساوی شد. در حالی که به نظر می رسد این پدیده که به «صنعتی شدن دوباره» مشهور شد ناشی از کارکرد ماشینهای تمام خود کار باشد، اما گذشت

همچنین ضرورت‌های مکانی تولید آبی، رقابت میان تولیدات کشورهای کمتر توسعه یافته برای فتح بازارهای شمال را بسیار دشوار می‌سازد. البته نزدیکی به بازارهای شمال برای کشورهای کمتر توسعه یافته‌ای که در همسایگی آنها به سر می‌برند یک مزیت است. از همین رو، کارخانه‌های ماکوئیلادورا (maquiladora) در شمال مکزیک به مونتاز و تولید قطعاتی می‌پردازند که به ایالات متحده صادر می‌شود. کشورهای منطقه کارآئیب و همچنین اروپای شرقی و کشورهای کمتر توسعه یافته ساحل مدیترانه از چنین مزیتی برخوردارند. با اینکه در این کشورهای کمتر توسعه یافته، هر دو شیوه تولید فور دیسم و پسا فور دیسم رواج دارد، اما ممکن است با توسعه و تسلط تولید پسا فور دیسم، باز این کشورها در مقایسه با کشورهای کمتر توسعه یافته دورتر از مزیت برخوردار باشند. این بدان معناست که نیازهای تولید آبی ممکن است در کارخانه‌های کشورهای کمتر توسعه یافته نزدیک به شمال برآورده شود. البته باز در مورد این که کشورهای کمتر توسعه یافته مجاور شمال می‌توانند به صورت مکانی برای تولید پسا فور دیسم در آیند یا نه تردید وجود دارد.

استقرار روش تولید پسا فور دیسم در جنوب همچنین بدلیل نیازهای کارگری روش خود کاری قابل برنامهریزی، مشکل به نظر می‌رسد. چنان که بحث شد، هر چند تخصص یابی انعطاف پذیر تاثیرات گوناگونی روی مهارت نیروی کار داشته، اما باز نیاز به نیروی کار کاهش نیافته است. ولی نیروی کار کم مهارت و آموزش ندیده در اکثر کشورهای کمتر توسعه یافته نمی‌تواند از عهده وظایف محوله از جانب تولید پسا فور دیسم برآید. البته یک استثنا وجود دارد و آن کشورهای تازه صنعتی شده‌ای هستند که دارای نیروی کار ماهر می‌باشند.

## نتیجه گیری

چنان که دیدیم، تغییرات و تحولات ساختاری در دهه گذشته با وجودی که خارج از جنوب پا گرفته پیامدهایی جدی برای کشورهای کمتر توسعه یافته داشته است (البته جز بحران بدهی‌ها که در آن تا اندازه‌ای خود این کشورها نیز مقصر هستند). شاید این مسئله به بهترین وجه نشان دهنده واقعیت وابستگی باشد. با وجود این، تاثیرات منفی برای همه کشورهای جنوب یکسان نبوده است. ناهمگونگی جنوب و اختلاف میان این کشورها مورد اشاره محققان قرار گرفته است. تاثیر تحولات جهانی در واقع این ناهمگونگی را افزایش داده است. این بدان معناست که تحول جهانی برای بعضی کشورهای کمتر توسعه یافته نسبت به دیگران تهدید بیشتری در بر داشته است. بنابراین، نتیجه گیری‌های این مقاله به دلیل همین ناهمگونگی در مورد برخی کشورهای کمتر توسعه یافته درست است و در مورد برخی دیگر صحت کمتری دارد. بطور کلی، کشورهای کمتر توسعه یافته‌ای که در آمد بالایی دارند از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفته تر ندخلیلی راحت تر از کشورهای فقیر تر و کمتر توسعه یافته جنوب می‌توانند خود را با این تغییرات تطبیق دهند. پیشرفته ترین کشورهای جهان سوم، کشورهای تازه صنعتی شده جنوب

شرق آسیا هستند که در تحولات اقتصاد جهانی از وضع بهتری برخوردارند. هر چند این کشورها شدیداً مفر و ضند، اما قادر بوده اند از مشکلاتی که دیگر کشورهای جهان سوم در باز پرداخت بدهی‌ها دارندهایی یابند. این کشورها همچنین از گرایش اروپای شرقی به اقتصاد بازار و خصوصی سازی بهره جسته اند. اما رواج منطقه گرایی در تجارت و پسا فور دیسم برای این کشورها تهدیدی است. دلیل عمده این مسئله، دوری این کشورها از بازارهای کشورهای پیشرفته صنعتی است. بعضی از شرکتهای این کشورها در حال جا گرفتن در کشورهای شمال هستند، اما این امر برای کارگران این کشورها سودی به همراه نخواهد داشت. در نتیجه، توسعه بر اساس صادرات که توسط کشورهای تازه صنعتی شده آسیا تجربه شده و حول صادرات به شمال تمرکز داشته است نمی‌تواند در آینده توسط دیگر کشورهای جنوب تکرار گردد. ظاهر استراتژی بهتر این خواهد بود که با افزایش دستمزدها، تقاضای داخلی برای کالاهای تولیدی ایجاد گردد. چنان که قبلاً گفتیم تشکیل یک بلوک تجاری در شرق و جنوب شرقی آسیا باعث خواهد شد که شرکتهای کشورهای تازه صنعتی شده این منطقه و ژاپن شروع به انتقال تولید کار به کشورهای عضو آسه آن نمایند. بازارهای در حال توسعه در آسه آن و همچنین بازار داخلی خود این کشورها می‌تواند جای بازارهای آمریکای شمالی و اروپا را بگیرد. دومین گروه از کشورهای جهان سوم، کشورهای تازه صنعتی شده‌ای هستند که نتوانسته اند در باز پرداخت بدهی‌های خود با موفقیت عمل نمایند. این گروه شامل برزیل، مکزیک، برخی اعضای آسه آن، چین و هندوستان می‌باشد. تغییر در شمال (ظهور تولید پسا فور دیسم) و تحول در شرق برای این کشورها تهدیدی جدی تر است. استراتژی توسعه صادرات بویژه با تاکید بر بازارهای شمال نمی‌تواند برای این گروه فایده‌ای در بر داشته باشد. این کشورها و گروه سوم کشورهای جنوب که در پایین به آنها خواهیم پرداخت، کشورهایی هستند که بطور جدی در معرض تهدید اقتصادهای جدید شرق قرار دارند. ممکن است این کشورها در رقابت با یکدیگر برای صادرات به شرق دچار زیان شوند و صادرات آنها به بازارهای شمال با رقابت جدی کشورهای شرق روبرو خواهد بود. این کشورها همچنین برای سرمایه گذاری خارجی و کمک مالی کشورهای غربی با رقابت شرقی مواجه هستند.

در رابطه با تاثیر پسا فور دیسم باید گفت که این گروه از کشورهای جنوب دارای سرمایه کافی برای سازگاری شدن با پارادایم در حال تغییر تولید نیستند. آینده این کشورها تا حدی بستگی به جغرافیای آنها دارد. کشورهایمانند مکزیک و کشورهای آفریقای شمالی که به بازارهای شمال نزدیکند می‌توانند برای پیوستن به شمال تلاش نمایند. دیگران باید به دنبال همگرایی منطقه‌ای به عنوان بدیلی برای توسعه صادرات باشند، هر چند این تلاشها تا کنون با موفقیت چندانی مواجه نبوده است. پیشتر خاطر نشان ساختیم که چگونه بحران بدهی‌ها روی روابط تجاری جنوب-جنوب تاثیرات منفی بیشتری داشته است تا روی روابط تجاری شمال-جنوب.

گروه سوم کشورهای جهان سوم کمتر از دو گروه دیگر صنعتی شده اند. این گروه شامل کشورهای چینی ساحل عاج و کنیا در آفریقای زیر خط صحرای و کشورهای عضو قرار داد آند (Andean Pact) در آمریکای جنوبی می‌باشد.

veloped Countries: A Background Paper, LAREA/CEREM, University of Paris, 1989, Draft report.

14. A. Hoogvelt, "The Debt Crisis and the Prospects for Socialism in the Third World." Paper presented at the annual convention of the International Studies Association, Vancouver, B.C. March 1991, p.7.

15. *Ibid.*, p.7.

۱۶) در مقاله زیر به بررسی نظرات طرفداران و مخالفان تجارت جنوب - جنوب پرداخته ام:

M. Dolan, "From North-South to South-South Trade: One View of the Developing Countries Future," in **Canada Among Nations 1986**, ed. B. Tomlin & M. Molot (Toronto: James Lorimer, 1987)

17. Mytelka, **Technology and the Least Developed Countries**, p. 44.

18. International Monetary Fund, **World Economic Outlook** (Washington, D.C.: IMF, 1990), p. 30.

19. *Ibid.*, pp.30-32.

20. C.McMillan, "Foreign Direct Investment Flows to Eastern Europe and Their Implications for Developing Countries", East-West Project, Carleton University, Ottawa, Ontario, March 1991, p.33.

21. *Ibid.*, p.33.

22. "CIDA Chief Fears Third World Will Lose Out," **Ottawa Citizen**, 5 June 1991, p.A3.

23. McMillan, "Foreign Direct Investment Flows."

24. Susan Collins & Dani Rodrick, **Eastern Europe and the Soviet Union in the World Economy** (Washington: Institute for International Economics, 1991).

25. United Nations, **World Economic Survey 1990**, p.54.

26. World Bank, **World Economic Report 1990**, p.22.

27. United Nations, **World Economic Survey 1990**, p.65.

۲۸- گاه اصطلاحات پسافوردیسم، تخصص یابی انعطاف پذیر، و خود کاری قابل برنامه ریزی به شکل هم معنی و به جای یکدیگر به کار می روند. این امر تا زمانی که هر اصطلاح به یک جنبه از جنبه های پارادایم جدید تولید اشاره دارد اشکالی ندارد. پسافوردیسم به خود پارادایم اشاره دارد، تخصص یابی انعطاف پذیر به توانایی سیستم تولیدی، و اصطلاح خود کاری قابل برنامه ریزی به تکنولوژی ماشینی پارادایم.

29. R.Kaplinsky, "Post-Fordist Industrial Restructuring: Policy Implications for an Industrially Advanced Economy." Paper Presented in Carleton University, Ottawa, Ontario, April 1990.

30. United Nations, **World Economic Survey 1990**.

آینده این کشورها از بقیه تاریکتر است. این کشورها از لحاظ تکنولوژیکی کمتر توسعه یافته اند، سرمایه کمتری برای اصلاح اقتصاد خود در اختیار دارند، و به بازارهای محلی و سیعی دسترسی ندارند. کشورهای شرقی بر سر دریافت کمکهای مالی، با این کشورها رقابت جدی خواهند داشت.

سرانجام، گروه چهارم کشورهای هستند که از کمترین توسعه صنعتی برخوردارند. چون این کشورها هنوز صنعتی نشده اند در نتیجه تغییر پارادایم تولید در شمال روی آنها تاثیر چندانی نخواهد داشت. اما این گروه به عنوان کشورهایی که تنها به صدور مواد اولیه می پردازند بطرز وحشتناکی در دهه هشتاد از کودقیمتها ضرر به دیدند. پارادایم جدید تولید نه تنها کمتر کاربر است بلکه کمتر هم به کالای اولیه نیاز دارد. در رقابت برای دسترسی به منابع مالی این کشورها نیز در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی در موضع ضعیف تری قرار دارند.

### پی نویسیها

۱) مفهوم فوردیسم از آنتونیو گرامشی به عاریت گرفته شده و به دست مکتب فرانسوی «تنظیم» (Regulation School) توسعه یافته است. این نام اشاره به سیستم تولید انبوه توسط هنری فورد دارد که باعث شد تا مصرف انبوه نیز میسر گردد.

2. A. Lipietz, **Mirages and Miracles** (London: Verso Books, 1987), p. 69.

۳) ریشه های بحران اقتصادی در کتب متعددی شرح شده است. برای نمونه نگاه کنید به

A. Gamble & P. Walton, **Capitalism in Crisis** (London: Macmillan, 1976); F. Froebel. **The Current Development of the World Economy** (Starnberg: 1980); and M. Piore & C. Sabel, **The Second Industrial Divide** (New York: Basic Books, 1984).

4. A. Lipietz, "An Alternative Design for the 20th Century". Paper Presented at Carleton University, Ottawa, Canada, July 1987.

5. United Nations Industrial Development Organization, **Industry and Development: Global Report 1985** (New York: UNIDO, 1985), p.10.

6. UNIDO, **Industry and Development 1985**, p. 15.

7. United Nations Food & Agriculture Organization, **Commodity Review and Outlook, 1985-86** (Rome: FAO, 1986), p. 18.

8. United Nations, **World Economic Survey** (New York: UN, 1986), p.11.

9. World Bank, **World Development Report 1990** (IBRD: 1990, p. 13.

10. United Nations, **World Economic Survey 1990** (New York: UN, 1990), p. 63.

11. *Ibid.* p. 38.

12. World Bank, **World Development Report 1990**, p. 14.

13. L. Mytelka, **Technology and the Least De-**